

چرا بیدار ساختند در روشنایی این خبر بیع مبارک آنحضرت رسانیدند فرمودند که حلقه ذکر از آن بعد
 موقوف سازند بکافران دیگر می نموده باشند تا محمد حیات در حالت خود در خواب ماند بعد بیدار روز
 آنحضرت بمقایق آگاه شاه سجاد اول آمد کردند که محمد حیات را از خواب بیدار سازند و از شیر و رب سنج قدح
 پر کرده بپردازند بوجوب ارشاد بجهان کردند بیدار ساختند و گفتند چیزی بخورند که ما را خوش طعم
 نیست اگر قدری شیر سنج باشد البته یک دو تاش بیگیم قدح موجود بود پیش آن و در مذاکره از آن تناول
 کرده بعد بجهان بخوابیدند با نغمه شیر سنج را که باقی مانده بود در دست حضرت پیوستگی آوردند
 آنحضرت اول بقدر یک خمچه خود نوش جان فرموده باقی به تمامی حضار مجلس بطریق تبرک عطا فرمودند
 روز دوم که مجلس حضرت گنج شکر قدس ستره بود محمد حیات خود بخود بیدار گردید و وضو نموده دو گانه شکر
 بجا آورده داخل مجلس شد و ساعت دو بعد کرده تا تمام روز در روید ماند بعد افاقه حضرت پیوستگی
 دست وی گرفته در مجره خاص برده پیوستگی که نامت هفده روز خواب بود چه حالت رو نمود
 عرض کرد که آن حالت را که گوید که شنود آنحضرت فرمودند منکر شد شتایم نشان من بچه قسم
 بینائی عوس کرد از آنجا یک سخن بیان میکنم فرمودند منفا کفند از تمام دیک دان می بینند
 و سخته و خام در می یابند که شت باشد نمونه خردار سے محمد حیات یک دو حرف بعرض رسانیده بود
 که آنحضرت بخوشی و شادمانی از مجره بیرون آمد اندکی جوشش و خروش نموده فرمودند که
 سبحان الله محمد حیات چه در حوصله فراخ دارد و خود را چه بدان پوشیده است که منصفه نامحق
 کلام میگردد و محمد حیات هیچ بزبان نمی آرد و از منصفه هم حالت مسافت دارد و عین القضاة
 هم بیان سخن نموده است محمد حیات سخن هم نمی کند پس محمد حیات گوے از مکنان ر بوده است
 آنحضرت علی ذلک نقلست در عقبه کلام روزی مصر سنکر بهین که جناب فیضآب
 رسوئیت کمال داشت بزم دارالخبره جمیر رخصت خواست که خود را پیش سوند اسس سوداگری
 که سبب است آن ضلع مقرر است در آنجا رسانیده بسیر انجام هم نام دمیوی قابض کرد و اندر بیلان
 بیان فرمودند که ای مصر شنکر چون خالق روزی رسان است در هر جا و هر مکان واحد پس
 قدر مسافت دراز بر خود چرا گواری میکنی مصر شنکر مذکور باین معنی گفتا نمود باز بطلب رخصت
 عرض کرد و امر شد مختار اند از آنجا با هر کس بخواهیم آن صوبه منزل منزل میرفت هر گاه
 منزل کوتا بودی بسیر بدگانی باز از خرد آمده از او شب باشن بخاطر درشت در ضمن
 پیادهای کوتوال آنجا ناگهان مصر شنکر بطور بیجا بیانش به همت مکان بیانی گردستگاری کرده

پیش که قوال برود عامل اسحاق حکم کرد که اینها را ببرد از کشند غوغا بر باشد باشند تمام شهر با و لذت و بل بگذرد
 مصر شکر بی بیبت زدگی متفکر و مضطرب شده آن سخن نصیحت را که از زبان فیض نزهان مسأله بود
 یاد آورده و سید باختری خود ذات اقدس را تصور نموده با التجار تمام از آنجا ب در خواست مخلصی کرد
 از قس تفکری که سر زده بودند چون به بالا نظر کرده دید که ذات مصدر حسنات استاده اند و عصاب است دارند
 و میفرمایند ای مصر شکر بگفته فقیر عمل نکردی احوال هم حق سبحانه تعالی قادر است فضل خواهد کرد همین
 سخن فرسوده از نظر غائب شدند بهر آن هجوم شخصی افغان بعد از لوگر سرکار سردار اسحاق مصر شکر
 که در زمان پیشین بلا زست و خدمت حضرت پر دستگیر دیده بودند فی الفور شباخته ان پا و دارا سو
 شد که این شخصها بے گناه اند و من پیش عالم وقت با ظهار را جرایم این میوسان میروم با رگشتم
 مرتکب آید از ایشان نشوند تعجب تمام جاو ریز عالم رسیده بطاری زبان گفتن گرفت که ای خدا
 ترس اینهمه افعال است که بوقوع آمد کسان را که به همت سگان پهنی گیران اسیر و دستگیر نمود
 و حکم سنگساری کرده اند او خود پندت و بر همین است و من اکثر ادرایم بلا زست و بمصاحبت قطب دور
 با عزاز و اکرام تمام دیده ام و نتیجه رنجتین خون بگینا مان بریشان بود است لازم آنت آنها خلاص کرده
 است عافیت عقیدت خود نمایند و الا اختیار در نزد حاکم از استماع این بلرزد و زود تر قاصد
 سرکار را فرستاده از سیاست گاه مصر شکر و غیره را نزد خود طلبید عذر نداد انگلی را بیان آورده
 سر خود را بپا نشان زد برده منت و مصاحبت رسانند ساخته معیشگیش و حماقت رخصت کرد مصر
 شکر و رفتن امیر موقوف نموده بوطن مالوفه خود مراجعت کرد و بلا زست عالی استعاضا و یافت
 فرمودند ای مصر شکر بجزیت آمدی عرض کرد سرگذشت این غلام بے آنکه عرض نماید ضمیر نور شکر
 بود او ظاهر است احتیاج بیان ندارد برزانی از زبانی رسیدم انشاء الله تعالی بقية العمر اخبین کار خود
 ازین عاصی بوقوع نخواهد این مرتبه محض توجه عالی جان بخشه این عاقر نظر آید اسحق علی
 و ناک نقلست چاکس از افاضل و سر و عجایب مصر شکر عظمیتشان آن بدر ساد تقابلی یعنی
 یعنی حضرت پر دستگیر را بے امتحان کشف اسرار خدمت شریف در سو پند بر یک علمه علی بن خاطر
 خود بجهت خواست طبیعت همین دستور ساخته که اگر این چیز را بی ظهار را بیان مرحمت فرمائید متیک
 بر ولایت و کرامت ایشان اقرار می آیم و الا تو میر می شنایم چنانچه از آنجمله می گفت دلم بایل
 بشیر و برنج است و دیگری گفت مرا بشکر می باید سوم تر از مقرر کرد چهارم سبب درخواست نمود
 چون هر چهار کس خدمت پر دستگیر آمدند و منبسته بهان وقت شخصی یک تاب بشیر و پنج آورد و شکر

آنحضرت امر کردند و اشارت نمودند که این قاب پیش فلان کس نهد که سیر شده و بخورد که طبعش شیرین
 راغب است بعد فرمودند که فلان با خبر بگیرد اگر تیکر باشد بآید که این عزیز خواهش نیکو نام است
 هم در حجره به بنید که تریز گذشته است آورده بروم سوم بدید که او را اختراق قلب است از خوردن
 تسکین باید و هم تلاش باید کرد اگر سیب است آید شخص چهارم باید داد که او را صغرا ستولی است
 علاج دی همین است چون هر چهار کس کرامت و عظمت حضرت پرستگیر معائنه نمودند سرگرمیان
 خجالت کرده بوق انفعال غرق گشتند حضرت پرستگیر ارشاد فرمودند ای عزیز متعوض حال درویشان
 بودن بعید از علم و سیاحت شامی نماید فقیر توجه پیران عظام بر اراده باطن شما اطلاع یافته تسکین
 و تسلی نمودم و اگر انگشتین ظهورنی پوست شما از تصرفات و کمال درویشان بدین میشوند و خلل در
 راه می یافت هرگاه ایمان سلب شد عاقبت خراب گردید پس همچنین اراده فاسد نباید کرد هر چهار کس
 بقدرت سر زمین نهادند و خواستند در پیشند **الحمد لله علی ذلک تعالی**
 یکی از علما عصر که در علم و فضل داشت نجا طرگز را اند که حضرت پرستگیر از عالم ظاهری خبر ندارند
 از جهت سائل شرعی علمی عمده بر نموانند شد پیش آنحضرت آمده سوال سئید نمودند آنحضرت فرمودند
 که فقیر امی محض است از علم ظاهرا اطلاعی ندارد مگر یک درویش محمد حیات نام چلست از درویشان
 ایشان است شاید سئله شما را جواب گوید یک درویشی همراه آن فاضل داده پیش محمد حیات
 فرستادند چون فاضل مذکور در اینجا رسید و امر مرشد به محمد حیات و وضع گردید فاضل مذکور سوال
 نمود که میرا انصاحب برای تحقیق این سئله ما را نزد شما فرستاده اند جواب بایه گفت میان محمد
 گفتند که من غریب عاری و جاهل ام که از الف با تا خبر ندارم جواب سائل از من چه آید حضرت پرستگیر
 خود جواب خوانند داد و تسلی شما خوانند فرمودند فاضل گفت اگر میرا انصاحب طاقت بودی پیش شما
 چرا رجوع نموده میان محمد حیات ازین سخن بجوش آمده فرمودند که از حجره بیرون شود و تخته های
 دره ازه بگردان و زنجیر آنرا محکم بگیرد آنچه سخا طرداری سوال کنن فاضل مذکور دقیقه از تفسیر کلام
 الله سوال کرد میان محمد حیات تفسیر از ابائین شایسته بر حجت بیان نموده گفت اگر از من
 یعنی نشده باشد همین یک یک حرف را بر هفت هفت نوع از بگفت عظام میتوانم گفت فاضل
 حیرت زدگان سر بر آستانه نهاد و گفت که وسوسه خاطر ما بر غلط بوده است بحال بالکل طرف
 گردید چونکه غلامان این خاندان بهین حد استرگانه و قدرت است پس بذر است مبارک حضرت
 پرستید پرستگیر گمان کمالات زیاده از وسع و قیاس باید کرد و در گردن قلوه انداخته

نالان و گریان بعضی فقیر و عذرات پیش آمد و ارادت اختیار نموده و بساک مردان بنیاد آن
 منسک گردید **احمد شریف علی ذکرتعلست** چون دید که کوس ولایت آن آفتاب سپهر
 ولایت و شریعت کوس فلک را که ساخت و طعنه خواجه آن بدرنگاک طریقت مشرق نامش
 را فرو گرفت و آوازه عرفان آن قطب زمان از خاف تا خاف جهان شره آفاق گردید
 سوار از قوم بنیاساکن ولایت بنجارا و غیره از شهرت فضائل و کمالات آن غوث دوران
 مطلع شده بجز اشتیاق و رول نشان بچشم آید به بیعت و ارادت متوجه بند وستان شد
 بعد از مسافت و منازل بمبیده تا متصل تالاب عظیم آباد که واقع است مابین تانمیر و کرمان رسید
 اتفاق حضرت پیر دستگیر از قصبه پانی پت بطرف دائره شریفیه تشریف می آورد و سواران مذکور
 سواری مبارک را در راه دیده از یاران و خادمان انجناب استفسار حقیقت کردند چون نام
 مبارک بر آنها واضح شد همه کس ارادت و کورنشات بجا آورده بوض رسانیدند که مذبذبه و رجبین دست
 از فلان دیار بار آورده بیعت و ارادت میرسیم و امروز این دولت در انشای راه میرشد حضرت
 پیر دستگیر از راه بیشتر وارد و قافله بطرف دهل روان است در بیفورت مجال توقف مجال نمایم
 آنحضرت امر کردند که چو پان سواری را بر سر تالاب فرود آورند همه سواران حاکمی از تالاب و حضور
 حاضر شدند بوجب امر پیر کس و منکرده حاضر شدند نامی سبید کس رو برو کردار شاد فرمودند که شما همه
 کس نارایر خود دانسته قبول کردند که ما همه کس حضرت را پیر و مرشد خود دانسته قبول کردیم با
 دیگر فرمودند که پیران نارایر خود دانسته قبول کردند عرض نمودند قبول میسایم که اکنون همه با
 مرید باشند و حالاً رخصت شوید و بکار خود مشغول باشید آنگاه همه کس مرضی شده روان شدند
 این ماجرا بسبح مبارک ننگ قلزم شریعت و شیر شیه حقیقت برگزیده حضرت رب العالمین و سید محمود
 که از سادات صحیح النسب و هم کفو پیران صاحب بودند و در قصبه سهند بدین حدیث و حقیقت
 میداشتند رسید فرمودند که این چنین طریق مخالف سلف و خلف است پیر باید که بر واحد ^{علم}
 علموده دست گرفته تلقین نماید تا بیعت درست آید و آثار او نباشد کسی این مذکورات را بسبح
 حضرت پیر دستگیر هم رسانید بنجام مبارک داشتند روزی که سواری مبارک بقصبه سهند
 ورود فرموده در شاد و شد که اول سجانه فاضل کامل میرسید محمود و باید رفت چون سواری مبارک
 بدروازه پیر رسید و رسید استقبال برآمده از چپان آنحضرت را با داب تمام فرود آورده
 سجانه خود بنشان حضرت پیر دستگیر که حسیه نموده سوال سسکه از واجبات و فرائض نماز از

سید محمود قدس سره نمودند میرزا کو بر جواب آن ساکت ماندند بار دوم آنحضرت مکرر در کردند تا هم
 جوابی ندادند بار سوم تکبر اربع در خواست جواب مسئله نمودند میرزا موصوف چون حیرت زدگان
 بجز ماندند و هیچ بر زبان نیاوردند حضرت پیر و سید گریه فرمودند که کسی بود یقیناً اگر این مسئله
 شخصی سید کس را بیک مجلس میرزا سازد و او بداند میرزا موصوف عرض کرد سید کس چه می
 دارد اگر شک را بر سازد جای تکبر نیست میتواند شد بعد از آن حضرت پیر و سید گریه طالب
 مسئله مذکور کردند مولوی جوهر صورت مسئله باین شایسته تقریر نمود دقیقاً حضرت پیر و سید گریه و واضح
 مردم مجلس و کس از میرزا سید محمود سوال کردند که اول میرزا صاحب دفعه تکبر بسیار استغای
 جواب مسئله می نمودند موجب توقف و تساهل در جواب چه بود فرمودند که چون میرزا صاحب از من سوال
 پیش آوردند تمامی علم از یادم رفته هر چند خیال میکردم خود را محض نا آشنا از تمام علوم می پنداشتم
 بلکه از حروف تهجی هم خبر نداشتم تا بقیه مسائل چه رسد همین قسم هر چه دفعه که تکبر ار شد تا علم
 میرزا صاحب سابق فزاید نموده بودند چون مولوی محمد ارشد ضوی که از میرزا آنحضرت اند برین
 اطلاع یافتند این ربای طبع فرا خود بے اختیار بر زبان را نند و ای عقل نگر و فهم در سجا
 کس وصف چنان کند حالات ترا به حقایق بخیل غلایق گشتی تا مسکه از در حق گرفت برین اکتفا
احمد میر علی و نیک نعلست بزبانی نور مدینه طریقت شمع محفل شریعت کشف زیاد شرف عباد
 سید محمود جواد افاضل سره میرزا شیخ الاعجاز بود و حضرت پیر و سید گریه بار در حق او شان سید محمود
 دیگر در پیشان لباس رنگین ساخته اند و سید محمود جواد دل رنگین کرده است میگفتند که حضرت پیر و سید
 در موضع کثرت سادات تشریف میداشتند و مردم کمتری از سادات عظام و وضع و شریف و کثرت
 و مهتر اکثر میرزا و طالب این جناب بودند و همه کس با حشمت و جلال و مرتبه کمال مشغول و از کار اشتغال
 میداشتند و معمول چنان بود که هر گاه که حضرت پیر و سید گریه آنجا درودی فرمودند هر یک زوت
 نبوت دعوت میکردند آنروز در سخاانه سید حسین صفر عرف سیدی رئیس بستی مذکور بسیار بزرگ
 منش و مرد فاضل و در تاض و قائم اللیل بتقریب دعوت تشریف میداشتند و قریب چهار صد نفر
 در بندگی حاضر بودند و جمع سادات عظام در بیان دیگر قریب دوهصد کس بوده با درین اثنا از آذکاک
 محمد یوسف ساکن سامانه که متمتع جمیع فضائل و مریه آنحضرت بوده رسیدند که آنچه از کار ایشان
 ارشاد شده است بمداومت آن اشتغال میدادند محمد یوسف عرض کرد که از مدتی نمانده است
 هر چه خواند خود بنگام بستی می جنبید لکن امکان ندارد که تنور اسوراغ نماید فضیلت زیاد

برین نسبت که از سر کار پادشاهی باسیری دور بود تا چهار بخروید و طبع روز نیه مقرر گردید و در کس
 در ششده تمام روز مغز خود را بکنشکوی سائل برانگنده نماید اگر مواظبت آن اشغال بر خود لازم
 میگردد نسبت کوفین می یافتی محمد یوسف ساکت ماند روز دیگر حضرت پرستگیر طرف اولی روانه
 شدند و همه در رویشان و در میان و محمد یوسف فاضل بر کات سعادت روان بودند محمد را و نام مطرب
 پسری امی محض که برگزیده است شناسای داشت بلکه سوره فاتحه و سوره اخلاص در نماز بی و
 که تمام منجواند یعنی از علم بهره نبود و همه وقت بعد از نماز کفاری حضور حاضر می بود بر پشت وی است
 مبارک گردانیده ارشاد کردند ای داد ترا علم طریقت و حقیقت و معرفت و شریعت عطا کردیم
 یا محمد یوسف مباحثه و مذاکره علم مکن بموجب ارشاد محمد را و میرا سی با فاضل کامل بحث علم شروع کرد
 بر دو روز و پنج مشغول گشتند بر خدیجه محمد یوسف از مطول و طویل گفتگو بسیار و محمد را و جواب آن
 پس آید تا چهار کرده است همین قسم در بحث بود و القاصه محمد یوسف را جواب شد و زینهاران
 موضع اولی با استقبال بر آمدند آن زمان حضرت پرستگیر فرمودند که ای مطرب بجه پنجمین از
 و خدمت علمای عصر و عملاً و بر لازم نیست در خود شناس و خاموش باش محمد را و میرا سی سلفیت
 و قتیله امر شد که با محمد یوسف بحث علمی کن تمام ملکوت از شرق تا غرب و تمام علوم حدیث و فقه
 منطق و معانی و حکمت و هندسه و رقوم و غیره بر خاطر ما حاضر بود و پرسنده را جواب بی تا ابد
 هیچ مطالعه برین و شوار نبود تا چهار کرده مسافت که مذکور شد گفتگو کردم از نگاه که ارشاد کردید
 که ای مطرب بجه خود شناس ساکت ماندم و همچنین مثل سابق امی بوده ام و **دو هفته**
 ناله مار امان بجه بگوئی سبب اب کبیر ایسا کبیر مسح کبیر کبیر
 محمد یوسف سگرت بر قدم مبارک افتاد و عذر تقصیرات پیش آورد و ذات کریم کریم را
 عفو فرموده باز ارشاد داد کار نمودند لقمه العرم محمد یوسف در ریاضات کوشش مبلغ نموده یک
 از راه اهلان حق گردید **محمد رشید علی ذک** **فعلت** فقیر کاتب الحروف زاد در اهل بود
 روزی ملاقات حقایق و معارف آگاه فضیلت و کمالات دستگاه میان شاه معزالدین در پیش
 که در حلی حکیم حومیان تشریف میداشتند ایشان بعد از دست بوس استقار و زیباس فقیر
 نمود آخر نام مبارک حضرت پرستگیر بر زبان آورد و با رسوم قد بر جا رسم مسافه و مصافح
 از سرتازه کردند و خاطر خیرین این احقر را مسرور ساختند در آنوقت تصدیق و مصدقاران
 و اکثر و جم اهل دول در خدمت شان حاضر بودند از آن میان شخصی التماس کرد که قدر و منزلت

میر انصاحب چه قدر بوده است فرمودند که سماعی را قیاسی نباشد لیکن آنچه از واردات بختیم خود معاشه شده است
 کرده می آید که در او اهل حال نقیبه سهارین پور بطالب علمی مشغول بودم حضرت پیر و سیکر در نقیبه مذکور تشریف
 آوردند اکثر مردم آنجا بر سوخ عقیدت مستفید گردیدند و مولوی حسام الدین سهارین پوری و بعضی مردم دیگر
 فقیرم محرم گشتند که برای یارت بایرنت من از باوه جوانی سر غفلت دادم گفتم که میر انصاحب با علم ظاهر خندان
 بهره نیست که یک روز ساعت گفتگوی علم فایده برداشته شود بهترین اشغال محبت علم است با ایشان در کدام باب
 قیل و قال کرده شود بار و دم نیز همین دستور دوستان و منشیان فقیرم صراحتاً ندیدم جواب اول را گفتم
 بار سوم مردم بسیار تعریف و توصیف بیان کردند و با این حقیر مکلف شدند که امر و زوجه خواه نخواه همراه ما زیارت
 آن آویازان بایشد ناچار روان شدم و از سه هزار اراده باشد بخاطر خود قرار دادم اول آنکه مجرد داخل شدن
 مجلس مردم را برداشته با فقیر متوجه سوال و جواب باشم دوم آنکه حال موسم خرزهره نیست تصرف ولایت خرزهره
 بخوراند سوم آنکه مطول سخن از مکان سبق نگار نماید و وقتیکه رو برو شدم از خود سبقت نموده فرمودند که السلام
 علیکم میا شاه فخر الدین جوادی سلام کردم و بخاطر خود خجل و منفعل گشتم که عجب اراده فاسد بود که با چنین صاحب
 کمال کبر استخوان بدل اراده محکم کرده ام بعد جماعت کثیر حاضر مجلس بود با حق فرمودند که حالا رخصت شوند
 ما را کار و بگردش است فقیر خدمت حضرت پیر و سیکر تنها با مذمیان کرم علی در شش عرض کردند که شخصی
 برای خرزهره پیش کش آورده بود اندرون حجره در طاق گذاشته است آورده میان معز الدین جوید بسید
 که ایشان اراده طلب خرزهره کرده اند که بی موسم اگر برسد بخورم میان کرم علی خرزهره آورده بستم و او
 تماشای خوردم بده پرسیدند که درین زبان مطالعه کدام کتاب در پیش است عرض کردم که مطول بیستم
 فرمودند که تا بکدام مکان رسیدن نشان وادم تکرار دقیقه میان آمد محاوره کمال دهم نشست میان
 کردم آنحضرت همه را شکست دادند و فرمودند مجال گفتگو نماند عاقبت الامر فرمودند که در رویشان بچین
 و اعیبتن مناسب حال اهل فضل و کمال نباشد فقیر متوجه پیران از عهد آن برآمد و الاطنج فاسد باطن
 شما قرار میگرفت و زوال ایمان از بچین سخنان سرسبز بطرف درویشان نظر حقارت دیدن عاقبت
 زامت کشیدن است و در آنوقت میان عبیدالرشید فاضل کلید سری هم حاضر بودند و این تمام ما شنیدیم
 اخرا لامر عذر تقصیرات خود شتم آن کرم ذوی الاحسان و رحن ما نوارشها فرمودند انقصه بعد چند
 در ایامی که سگامه سکمان روداد و زیرخان شهید گردید حضرت پیر و سیکر تشریف شریف بدلی آوردند
 فقیر معلوم نبود روزی از راهی میگوشتم سواری آنحضرت بیخجل و شاکوه تمام وارد شد و نواب نظام الملک صاحب
 بهادر آمده بدست خود پایه چپان سواری مبارک گرفته تبرکات سعادت روان بوده بخاطر گزشت که تا وقت

ملاقات واقع شد خود را ظاهر نیاید کرد وقت دیگر بذلت سرای رسیده سعادت حاصل کرده خواهد شد و در کوچه
 با دیواری پیوسته استاده ماندم و همراه سواری مبارک از دهام خلایق بسیار بود و هر آن هنگام خستمان
 از بنای ظاهری یعنی اندیدن مکدرات اینجهان تا یک بوزند از نور باطن ریافتند چون حال متصل رسید
 و بعد با او از طبع فرمودند که میان شاه معزالدین جوید سلام علیکم و این شرط دوستی نیست و بعد از احکام
 می نماید اگر نظام الملک در رکاب است دست بمصافحه دادند بنده عذر عدم اطلاع ورود آنحضرت به شهر دلی و
 از دهام خلایق دستگی کوچه بیان آوردم بحسن خلق متواضع پیش آمدند و متحرک گردانیدند و رخصت ساختند
 مرض شده بکمان خود رسیدیم در همان ایام مبلغ دوازده هزار روپیه بپادشاه پادشاه فرستاده بودیم
 مذکور تمام و کمال بدو ایشان بسکینان دستخان ایشان فرمودند از آنجا است و پیرویه پیغمبر یعنی شاه معزالدین
 که این کلام از مقوله اوست مرحمت فرمودند بدو پیشی امر شد که شاه معزالدین رسانند و در پیش مذکور عرض کرد
 که از مکان او شان کسی محرم نیست فرمودند که من نشان میدهم در حویلی حکیم مؤمنان برود دوران حویلی باقیند
 نامی باشند و خود در جره نشسته تفسیر قرآن مجید مینویسند و یک تخته از آن حجره دوازده کی بند در آنجا رسیده
 یا دوازده کی بود ای آنکه در جره نشسته مینویسی و یک تخته در جره بند یک کشاده دارد و بسیکه مبلغ است و بجز
 فرستاده اند که در پیش مذکور من روش برسان بیان در آن حویلی آمده آواز کرده حیران و متحیر ماندم
 در پیش و پیش طلبیدم اگر چه در آن هنگام حالت بجز بود احتیاج به زرد نقره نداشتیم لیکن باس خاطر آن
 خذوه اصفا مبلغ را گرفته بصر آوردم بس عظمت و شوکت آنوالا جناب از احاطه تحریر و تقریر بیرون است
 و زبان از بیان آن قاصر چگونه توان گفت که پایه منزلت آن والا مرتب بچه حد بوده است و از روزیکه
 آن زبده کملین ازین سرای غانی رفت افاست برداشته اند شب و روز بجزرت و تاسف میگذرد
 و محض موجب کم سعادت و سیاه نمی نمود تصور است والا اولیا العلامیون واقع است ذات مبارک
 حیات ابد دارد **احمد شریف علی ذکاک نقلت** از افضل خان ساکن اینته که شخصی فاضل از
 جناب حضرت پرستیگر در نقبه نور رسیده بعد حصول سعادت رخصت خواست و بخاطر وی داعیه
 بود آنحضرت فرمودند که فردا فقیر روانه نقبه سرزند خواهد شد از آنجا رخصت خواهم کرد و روز دوم حضرت پر
 دستیگر سوار بر جهان مثل مذکور پسر سوار بود در اثنای راه گفتگوی علم بیان آمد ملائم نام میرا سے
 طنبوره در دست برکاب روان بود بدو ایشان امر کردند که از دست وی طنبوره برگیرند و با فضل
 مذکور فرمودند آنچه عقده راحل از آیات و احادیث و دیگر کلام بخاطر شما بوده باشد ازین سیرتی یافته
 حل نماید در آنوقت میرا سی را علم لدنی حاصل شد با فضل مذکور به تعاقب و طنطنه مستعد گشت گردید و بروی

عالمی دیگر سر زو فاضل مذکور و بیسی باکیه گری ساخته پیش گرفتند و خود بدولت اشترحت فرمودند هر چه فاضل سوال
میگردید ملامت بر سوال راه برده و به جواب میداد و تقریری نمود و سلیبت میگردید همین سوال تا باغ کاله از سر رسید
فیاضله مکتوب کرده واقع است رسید حضرت پرستیکر بیدار گردید پرسیدند که تا اینجا رسیدیم عرض کردند که متصل
باغ کاله سواری مبارک میروید ملامت با خود سرگرم بود فرمودند ای بیسی بس کن ملامت بپوشش آمد و طنبوره خود را
گروه داند در پیش گرفت فاضل بسیار شغیب و متعجب میگردید و بعد از تعقیبات خوست و مریدان جناب گردید بعد از حضرت
رفت **احمد علی قلی قلی** از فاضل خان ساکن اینده که مولوی غلام حسین نام فاضل
از طرف پورب کسی طالب علم و سبب شوکت از شده و اسپان و بکمل ظاهری دار و مقبیه پانی پت
گردید استماع یافت که حضرت پرستیکر شب و روز سرود و سماع متفرق باشند و مولوی بعد هم بیان اراده
گفتگو از جلت و حرمت سماع در اول خود قرار داده حاضر دایره شریف گردید بعضی گویند که از پورب که حضرت
سینه تا با تجارت رسیده بود چون رو برد شد سلام علیه گفته بشرف ملازمت شرف شد اتفاقاً در آنوقت
بسیار بیان و قولان سرود میگردند و مولوی از چندی مسافت بعیده برآین گفتگو حرمت سماع آورده بود وقت
فرصت یافته عرض کرد که آنحضرت دارت الانبیا هستند سرود و سماع در چهار مذهب در علم است اختیار کردن
و چنین امرنا شروع بعید از ما بعیت شریعت است حضرت پرستیکر بسیار بیان و قولان راه امرش گردانید
با مولوی بیو متوجه شده از اجازات کسافت راه و ماندگی و کسل طبیعت و خورسندگی خاطر از ملاقات سبب را بط
پرسیدند چندی توقف نمود باز بقولان امر شد که هر چه سناطر شما بیاید بسیار بفرمودند قولان شروع کردند فی الحال
بمرد مولوی جذب بشوق غالب آمدولی اختیار شد و ستاد سر این خود را پاره پاره کرده بنیابها از عدد نمود بعد از وقت
افتات آنحضرت پرستیکر فرمودند که شما ترکیب انجمن برگشته اند و در تمام طالبان و فاضلان بجهت بعیت
شدند مولوی سر خود را پای مبارک گذاخت و با گریه و زاری عرض کرد من در کفر نفس خویش گرفتارم در
مسلمان سازند و هویدا گردیده که آئین دینداری همین است حضرت پرستیکر در سلک مریدان خود داخل
فرمودند و بانگ توحی بمولوی جو کشتیف دواد و بعد از چند روز روانه وطن نمودند و از واصلان حضرت
گردید **احمد علی قلی قلی** از زبده المحققین سید نجف علی ساکن نوردیسان شهرای
مرد و طالب حضرت پرستیکر بودند که روزی آنحضرت در قصبه نوردیجان غلام شاه نزول اجامل فرمودند و در
انجا جمیع جمیع فضایل قاضی خان نوری که در علم فقه و تفسیر نظیرند داشتند در اول خود اندیشید
که آنحضرت از علم ظاهری چیزی ندارند و تقریر سئله رویت بیان باید آورد البته از عهد جواب آن برخواست
آمد چنانچه بزرگشده التماس نمودند که رویت در داریا که میسر است جواب فرمودند که بروی حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم رویت می شود چهار روز بجهت مومنان امت آنحضرت رویت خواهد شد
 قاضی محمد در جواب آورد که درین باب آنچه قدوة الواصلین زبده المحققین قاضی حمید الدین ناگوری قدس
 شده یار و مصاحب آفتاب کرم و احسان دریا و ورع و عرفان سلطان دنیا و دین حضرت خوابه قطب الدین
 نجیاریاوشه کاکلی قدس سره در کتاب خود نوشته اند منظور است یا نه حضرت پیروستیگر فرمودند که او شان
 پیراستند ارشاد آنها را چه مجال است که انحراف نموده شود و قاضی محمد گفت که نوشته اند مگر که یافت یافت
 و نیافت یافت و بعد درین باب بعضی قاطع هم واقع است سن کان فی هذه اعلمی فهو فی الاخرة اکتمی
 و هم تخفی و دهره هندی بر همین مضمون گفته **دو دهره** جنکو در شن آت هر دو نکو در شن آت
 جنکو در شن آت نا او نکو آت نه آت پس هر کسی را که درینجا رویت میرسد در آخرت هم خواهد
 و هر کسی که درینجهان محروم ماند بروز شرم محروم خواهد ماند حضرت پیروستیگر فرمودند که تقریر قاضی حمید الدین
 ناگوری درست و پس هم راست است و صحیح است لیکن فی الحقیقت معنی این کلام بفهم شما نیامده و سخنان
 مشابه میشود رویت نمیشود و قاضی رسید که رویت چه معنی دارد فرمودند دیدن باز رسید که مشابه
 کرامی گویند فرمودند آنم دیدن است گفت پس هر دو لفظ یک معنی اند فرق بینها چیست فرمودند آنچه فقیر از
 ارشاد بزرگان بیاد خاطر است بیان می نماید بگوشش پیش نشودید که از صفائی قلب باشد مشابه میشود و آن
 بدان مثل است که عینیک نهاد و تلاوت کلام الله نماید حروف و عبارات بی تغییر صورت بنظر می آید لیکن
 آینه آینه یا بن حروفات اهل و حجاب است در رویت آنکه تغییر عینیک حروف دیده میشود هیچ پرده حجاب
 در میان نباشد در این اثنا وقت نماز عصر رسیده بود بلکه تنگ میشد فرمودند بحال این گفتگو را تا همین جا
 باید گزشت فردا علی الصبح تشریف آرند آنچه درین باب عقده مانده است مفتوح خواهد شد روز دوم رویتی
 ابراهیم شاه متصل نقبه آنحضرت بتقریب دعوت تشریف فرموده بودند و قاضی محمد از مکرار روز گزشتند
 از حد انفعال کشیده از آن خیال فاسد در گزشتند در همان مجلس حاضر شد پیش قاضی محمد قرین شهنش
 سالکی رسیده در عمر فرزندی تولد نگردیده آرزو بحال است و سجدت در رویش آن بحال اکثر استند
 طلب فرزند میکرد تا از برکت انقباس متبرکه که دعای سحرگامی ایشان را استجاب نموده حق سبحان تعالی
 فرزند عطا کرد چنانچه آرزو بحجاب حضرت پیروستیگر با زودی تمام طلبت آنحضرت خیر نموده عرض کرد که
 در حق علام دعا باید کرد تا او سبحانه جلالتنا حاجت فرموده فرزندی عطا فرماید در آنوقت مجلس
 و شرفا و سجا از هر قوم حاضر بودند حضرت پیروستیگر روی سخن با ایشان کرده فرمودند که ای یاران این
 مسئله را بغور و خوض دریافت باید نمود این مرد فاضل در روز رسای رویت با فقیر مناظره داشت

باید او پیران عظام و توجهات شان از عمده خویش بر آدم امروز منصوب دیگر بر پا کرده در او آخر عمر کهن
 سالگی در خوست فرزند می نماید اگر بدعای این فقیر بقیه سخاوتش سپری تو که شده عا حاصل گردید ازین
 چه بهتر و گرنه جای سخن دوستنا و زحمت بدست خواهد آورد ای پاران همیشه دست بردارید و برای نگه داشت
 آبروی این فقیر سخاوت بیز و تعالی دعا بکنید تا از برکت انعام بگردان سخاوت این سائل فرزند می گرامت
 فرماید و خود هم دستها برداشتنند و دعا خواهد بستند که خداوند این شخص عالم و فاضل بر این سخنان این درو
 چنین معالجه پیش آورده فرزند زین روز پیش کن و فقیر را خبر و گردان قاضی محمد گفت که در آن روز بوقت
 دو پیر سخاوت خود رفتیم و با اهل خانه فراموش آدم به از روز لطفه بر جم قرار گرفت و بعد مدت انقضای ایام حمل کسری صاحب
 و حمل بوجود آمد پس با بچنین اولیا کامل خیال مبری محال و دغدغه برابری رایحه مجال اسحق **علیه السلام**
و کتبت از قدوة الواصلین زیدة المحققین سید محمد جواد که حضرت پیوستگی در دلی تشریف
 میباشند روزی خواب استراحت بودند و فقیر باین نشسته از چوری گس را می میگردد درین اثنا چهار کس
 فاضل باراده مباحثه و مناظره علم ظاهر با حضرت پیوستگی خیالی بسته حاضر گشتند و کسی از مافی الضمیر آنها
 آگاهی نداشت خادمان گفتند که شما این بنشینید بعد یک ساعت حضرت پیوستگی بیدار شوند ملاقات خواهد
 شد نشستند درین اثنا حضرت پیوستگی بیدار شدند و از چهار یابی هر دو قدم بر زمین نهاده و سراسر
 بر زانو گذاشته فرمودند فقیر در عجب تنگ گرفتار است درین نزدیکی هر کسکه عالم فاضل است مستعد
 باراده بحث و مذاکره علم می آید و میگوید که در گفتگوی علم فاضل نموده فضیلت کمالات خود را بالاتر بحال
 ادبیاد اند و او انما ایند آن چهار کس فاضل که بیرون منظر گشته اند بطنه بر چهار کس حاضر شدند فرمودند
 سوال سخاوت شما جایش است بیکبار آرزو اگر چه فقیر از علم ظاهری چیزی ندارند هر چه از انعام پیران رحمت است
 توجهات شان مربوط جواب میتوان گفت هر چهار کس خاموش ماندند بار دوم آنحضرت فرمودند که چرا
 خاموش ماند و تحقیقات سائل دینی توقف نباید دو سه دفع همین قسم تکرار عیان آمد لیکن بجز سکوت
 هیچ جواب نبود هر چهار کس سر خود با بر اقدام مبارک نهاده عرض کردند که هر چه علم خوانده بودم و فضیلت دادم
 در بیوقت همه از خاطر ما مانده محو و زایل گردیده برای خود ما را در زمره علما مانده امتحان و داخل فرمائید انعام
 سلب گردیده مبدول فرموده باز پرسیدیم معجزه فرماید حضرت پیوستگی فرمودند که از در و در میان هر دو ساعت
 جوای کرامت بودن بید از علم و انصاف و فضل ایشان می نماید هر چهار کس مرید اینچنان شدند و علم
 شان بدستور حضور خاطر ایشان گردید اسحق **علیه السلام** از رئیس الفضلاء فرموده **العلما**
جامع الفروع و الاصول بیان سید محمد الرسول کردیری قدس ستره در شرح سادگی از حفظ کلام الله و دلیل

جمیع علوم معقول و منقول فراغت حاصل نموده بودند و اول حال در سرکار عالمگیر بادشاه نجدت است ایمنی
 حرمتی میداشتند و مکرّم خان که از امرایان عظام آن بادشاه و الاجابه یافته تحصیل علم آتین کرده بود
 میگفتند که در کبریا بجناب فیضیاب حضرت پر دستگیر رسیده بشرف قدوس شرف گردیده و دستور العمل
 آن قبله دارین چنان بود که در تعظیم و تکریم مرد فاضل عالم و حافظ توجیه بلوغ میفرمودند بر طبق عادت و حق
 فقیریم همان رسم توجهات مرعیه داشتند بعد حصول سعادت قدوس بعضی سایندهم که فقیر از آید
 اینچنان در اردار شاد شده که فقیر امی است و شما فاضل ازین بیت چه بهره خواستند برداشت باز التماس
 کردم که این خاکسار چهار چیز در اول خود قرار داده که در هر شخصی این چهار چیز یافته میشود دست بیت
 بانجام دهم اول آنکه امی باشد چرا که شیخ با علم در اندک چاشنی معرفت بقوت علم ده چند مالک نیز از چند منظر
 خلق آید است و پیراسته میباشد و امی بهر علماء و بر غالب آید محض موهبت الهی است دوم آنکه پیر از
 خاندان نبوت باشد چرا که فقیریم است ذمه این خاندان است سوم آنکه مجرب باشد سیش آنکه متقابل
 نصف روز از وظایف شبان روزی فوت می شود چرا که با شغال تمارعیال و اطفال می گزارد و در
 داران و سوسه پاک لیل و نهار روی حضرت بیاد الهی است چهارم آنکه مرشد اهل کرم و سخامی باشد این چهار
 صفت بذات مبارک بوجود اند غلام امیدوار از لطف عمیم آفت که در سلکندگان خود اهل فرما
 نیز عرض کردم از بسکه درس بسیار گفته ام فلو بلاغ ذکر خبر نمی توانم گفت فرمودند معالج حکیم حازق
 هر چیز که متقابل دلائق آنکس می بنید کس را علوا و غسل و نبات میفرماید و دیگر بر بار و درون حنظل
 فلفل و عفن از بنیاید و هر دو کس با وجود اجزاء مخالف شنا حاصل میگردد و این همه با شیر تشخیص
 طبیعت دیده آنچه مناسب بود ارشاد فرمودند فقیر از زبان زمت لطیفه قلب بذكر الله مشغول و ذاکر
 یام و از همه اعضا از تارک تا ناخن پای از هر سو و او از ذکر اسم ذات می شنیدم روز دیگر جناب
 حضرت پر دستگیر عرض کردم که امشب آچین واقعه رو داده است ارشاد فرمودند که شما چشم نهشتند
 که همین درویشی خواهد بود این رتبه اول ترقی و علوات و چاشنی ذوق و شوق است هر چند که عوام
 و مدومت خواهند کرد و زیاده ازین کشور و خواهد بود میان عبدالرسول میگفتند از شوس میرانست
 که عمر شصت سال در قیل و قال در سس سال ضایع کردم کاشکی ازین لذت محرمیت دشتی با عمر گزشت
 هم در خدمت پیر و مرشد حرف کردمی بعد چندی آنحضرت ارشاد کردند که شما عیال کثیر دارید و وجه قوت
 لابد است پیش نوابکشن الدوله که از مریدان راسخ الاعتقاد اینجاب است بروید و بدین سس احادیث
 اشتغال نمایند نواب موصوف چهار روپیه نقد روزمره بصرن با محتاج عیال و اطفال ایشان و خوراک و

و پوشاک ذات علیّه و علاوه آن با نایب مقرر ساخت خود در بجا آوری امر شد و حضرت صلوات الله علیه
می دانستند **الحمد لله علی ذلک لفلست** روزی حضرت پیر و ستیگر در تقصیه بانی پت شریف
می نشستند که یک پسر زاده اولاد خانان بزرگ و هم سحر صله خود در طریق شجاعت منزلی دشت باراده ملافت
آمد لیکن مقتضای بی عقلی بر امتحان بنیادم خود گفت که در یک روز مال کلو خاصان نموده مثل شیرینی
نزد خود بگذارد و قیاساً اشاره کنم پیش آنحضرت سر بسته خواهی گزشت آنحضرت از بنیای ظاهر معذورانه شیری
تصور کرده فاخته خوانند گفت چنین عمل آورد عرض کرد که شیرینی حاضرست حضرت پیر و ستیگر شنیدند بر باراده فاخته
او شرف شده سر فرود کرده فرمودند ای صاحبزاده دانستم که ایشان بسیار علی فطرت هستند لیکن ازین برای
شیرینی را از پیش من بردارید و محافطت تمام نگه دارید بوقت قدسین بر سر مبارک موجب نجات شما همین شیرینی
خواهد شد صاحبزاده بی اختیار در بخشش و بخود گردید و گریه آغاز کرد و در اقدام مبارک سر خود نهاده غدر خطا
خواست لیکن نیز از گمان حبت و سخن از دمان رسته باز کی میگردد پانزده روز دیگر گزشت بود پسر زاده
مرض شد بدو نو و یک اهل در رسید وقت تنوع متعلقان خویش وصیت کرده که هر چه کاتب قدرت
در سر نوشت ما را تقیم کرد از شاست ایام بوقوع آمد لیکن توجه حضرت پیر و ستیگر نجات آخرت ازین خاکسار
خواهد شد در گو ریز بر سرین بار نیز موجب وصیت بجا آوردند الهی جمله مومنان و مسلمانان را از ناشائستگی
افعال و اقوال حفظ خود محفوظ داشته سلامت می ایان عاقبت بخیر گردان بجزمت البنی زالد الامجاد
الحمد لله علی ذلک لفلست زبانی قدوه المحققین سید تقی گرضق در روشی صاحب کمال دارد
خانه بنده گردید چون بحالی نیک نگاه کردم از وی آواز اسم ذات می شنیدم و شب و روز اسم
از باطن وی جاری بود و آنم کرده مساوی در روشی همین است بعد قول کعبه پیش حاضر گشته ثابت
یک هفته تکلیف اخوان خود تکلف نگه داشتم و نصیحت بسیار سرش و ایناطمی یافتم آخر بعد چند روز
خواست و گفت با باقی صحبت باقی اگر کاتب تقدیر ملاقات ما دشوار دیگر نوشته است انشاء الله تعالی
در یافته خواهد شد با چار بود عشرت پرور ختم لیکن پس از آن گونگی جمعیتی رو داد که در بیان گفتند لقبیت
الهی بعد دو سه روز ناگهان شعاع آفتاب سپهر ولایت بدر فلک هدایت یعنی حضرت پیر و ستیگر برین
نیافت و در غروب خانه نزول اجلال فرمود که خدمت محکم سینه در رنگی حاضر گشتم برگاه حضرت پیر و ستیگر
بستر راحت استراحت فرمود از فقیر تعب و خستگی آری کف پای مبارک را است از سینه باطن میام
هماندم از تمام اعضای وجود و بسام موی خود هر نماز فانی لفظاً و قرآن مجیدی شنیدم و ستیگر
غریق بجز شوق گردیم درین اثنا زبان دریشان ارشاد فرمودند که ای سید تقی در روشی که از دل

آواز یک اسم ذات شنیده بودی ترکیبش قابل کردیدی اکنون که هر مسام و اجسام تو تمام کلام
 سر نیز خود را بکلام مرتبه زیاده ازان در رویش میداری سید مرتضی خاموش ماند باز فرمودند کمال نه
 آنت نه نیست در رویش چیز دیگر است العضا از توجهات پرور شد حقیقه بان وجه از تمام اعضا تا در کلام
 تا دم آخر جاری مانده حق سبحانه تعالی جمع مسلمانان را این مرتبه نصیب کرد انا و اکرم الله علی و اولک
 فطرت زبانی قوۃ السالکین میان عزیز الدین که روزی حضرت پرستگیر در قصبه پانی پت تشریف
 میبردند شخصی بنام پیش در آمد هنگام آمدن پیش بچشمش نریختند حضرت بر چهارپای غلطیده بودند آن مرد زود
 پیش لطف بالین آمده باوازلند سید علیکم گفت حضرت پرستگیر جواب سلام ادا نموده تعظیمش سرودند
 برخاستند و بالا تر نشاندند و خوبا و با نیشند و میان کرم علی فرمودند که یک توشه بچیدی تا تر سخته
 یا کرده بیا بده اسباب میا بود بهانم بسیرت تمام تیار ساخته پیش آوردند سیلابی آفتاب طلبیده دست
 مبارک خود دستمالشویانیدند و طبق توشه پیش آن بنام پیش نهادند تماشای خود در حضرت شد بجز در از
 نظر حاضر مجلس غایب شده بعضی باران عرض کردند که احوال این بزرگ هیچ معلوم نشد که کدام شخص صاحب
 کمال بود که حضرت پرستگیر انقدر تعظیم بجا آوردند فرمودند که ایشان یکی از ابدالان البته هستند از دوی هزار
 که راه آمده دوی هزار کرده راه دیگر طے خوانند که اگر سینه بودند نیار این تعظیم بجا آورده اکمل
علی و اولک فطرت زبانی سید محمد جواد حسینی که حضرت پرستگیر در رویش تشریف میبردند فقیر نسبت
 گزاران و سایبان خود برای داند و گاه تعقیب نموده از صبح تا شام در بندگی آن قطب دوران حاضر می نمود
 هنگام عشاء سخانه می آمد در آن ایامی همیشه بلا نغمه می آمدی و جلال و اهبت آن شخص خندان غالب بود
 که هیچکس رتاب دیدن وی نبود می سوی های دراز بر سر و پیراهنی در بر و تنگی در کرد و صورت و شباهت
 فیله متوحش هر روز آمدی و استاده مانندی هرگز نشستی روزی بجناب اقدس عرض کردم این شخص که
 می آید و می نشیند کدام کس است فرمودند که زیاد داند و عباد داند دیگر فرقه عیار اند حضرت فواجه قطب الدین
 غلام سوره بان مردار شا و فرمودند که فرزند من سید بهک در رویش آمده است همیشه نزد وی حاضر باشند
 بر چه حاجت در پیش آید یا فرام رساند لیکن این شخص کیسے نخواهند گفت روز دیگر من ویراندم لیکن
 دیگر مویک سوزنا شنیده و رنگ دور نموده و تبدیل تغییر لباس کرده می آید حضرت پرستگیر پرسیدند که این شخص با
 احوال می نبی عرض کردم حالا از چند روز آنکس ظاهر نمی آید فرمودند که همیشه می آید لیکن تغییر لباس ازین
 صورت معلوم می شود که حضرت پرستگیر را رسم ملاقات بابدالان جاری بود اکرم الله علی و اولک
فطرت روزی دانا سے رموز حقیقت عالم اسرار طریقت حضرت مرشد آفاق پرستگیر را پیش خود

طلبید فرموده بودند که پیش ازین اسامی عظام و ذکر و اشغال و کتاب صوفیه ارشاد گردیده اکنون میخواهم که
 اسم اعظم یا موزانم حضرت پیر و ستیگر عرض کردند که هر چه ارشاد شود بیجا می رسم از بادشاه و امرا و کافر و مسلم
 و بیود و گبر اعلی و ادنی کمینیه و اشرف هر چه بشاید هر روز کنند بگیرند از یکمیه تا صد و هزار لکه و در گرفته ز خود
 گذارند و جمع نمایند و فقیران مسکینان عطا کنند و این اسم اعظم را مواظبت نموده باشند هرگز نسا ز درین با
 حدیث نبوی واقع است که **الشیخ جلیل الله لو کان کانتا و الله یجعل عدقا لله و لو کان زا هدا حضرت پیر ستیگر**
 ارشاد شد بر حق را بر لوح خاطر فیض آثار چنان بنقش ساخته اگر یکا و پیه فتوح می درازان یکی هم نگاه داشتن
 جائز نمیداشتند صرف در رویشان و مسکینان و بیوه زنان میفرمودند زینهار بلفظ مال ال نهان و در هر گاه کسی
 چیز با و در همان ساعت و همان نقطه تقسیم نموده شکر سجای می آوردند در ایامی که تقصیر تشریف میباشند
 بعد چندی از آنجا اراده جای دیگر نمودند و معمول چنان بود که هنگام داخل شدن شهر و وقت بیرون رفتن
 از خار و مان دورویشان و یاران بیجا نام را همراه خود داشتند پس پیش از بر رفتن میگرددند خود متعاقبت
 با نفس نفس تنها بجای هموده مازق و ملاقی میشدند از در و بیار ان امر شد که بعد در رویشان بر نوشته در فلک
 حضرت شیخ صوفی بدینی قدس سره و همیشه زاده حضرت اعظم پیر و ستیگر شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره که در کتب
 هر دو یک مقصد مذکور است توقف نمایند فقیرم متعاقب میرسد اتفاقا در آن روز باقی از قوم کثر این کاتبان
 وارد مقصد بود در اثنای راه دو چارگه دیدند از سبب از دو حام و هجوم عالم حضرت پیر و ستیگر با دواری مرقب شده
 استاده ماند و فقط تصفیه راه بودند بر اینان معلوم گردید که این در رویش هم با راه سوال استاده است
 یک تنگ سیاه بدست مبارک داد حضرت و ستیگر ان بگردد که از دوست آن منو دست و دستا از دو حام
 پیشتر رواند کردید آنحضرت هم رواند شدند در باز آری که سیر زالی که طاقت رفتارنداشت تنگ مذکور حواله
 کردند و خود از آنجا رواند شده بدر گاه حضرت صوفی بدینی قدس سره رسیده متوجه زیارت مزار شریف
 ارواح شایخ از تربت بیرون شده گفت که مدتار ریاضات و عبادات شاقه و ذکر و اشغال اند
 داد کرده لیکن اینچه مراتب عظیم بارشاد سر شد از مواظبت این اسم اعظم که بایشان حاصل گردیده باین کس
 از ان ریاضات میسر نیاید **الحمد لله علی ذلک فقلت** شخصی از اقوام افغان بنجاب گریست
 تا ب سوال کرده فرمودند بالفعل چیزی موجود نیست چندی توقف نمایند تا حق تعالی بحسب قیمت شما
 برساند العبه رحمت خواهد شد آن شخص در رکاب سعادت حاضر بود و در روزی از و اثره بگردد تشریف
 می بردند در اثنای راه خوف قطاع الطریق ان هم بود سواران ناگهان نمودار گشته مردم گمان بردند
 که همان سواران را بر زمان خواهند بود بنجاب با قدس عرض کردند که سواران پاسته کرب می آیند

فرمودند چنان فرود آمدند و هم اسیان را خبردار سازند از چوب و خشت هر چه میسر شد بست گرفته بستند
 پشت درین اثنا سواران نزدیک رسیدند اختیارخان ساکن کتلی مرید انجناب بود از اسب فرود
 آمده تسلیات بجا آورد و معمولش خیان بود بر گاه اسپان می خرید اسپ قیمت بالا تر بام آنحضرت نگاه میدادند
 و قتی که پوشاک نو برای خود قطعه میبافت پارچه اعلی برای نیاز آنوالاد و دو مان ستین میکرد و از طعام نذر
 یکس قلاب پر از طعام نفیس با اسم آنحضرت اول مسجد میفرستاد بعد از آن دست بطعام دراز میکرد عرض کرد که
 اسب نو خریده و سینه رو پی نقد نیاز آنحضرت آورده ام امید که قبول فرمائید حضرت پرست گیر آن سایل را
 یا فرمودند حاضر شد اسب بر او عطا فرمودند با اختیارخان گفته که تمام پوشاک خود باین سائل بریند بوجب
 بجا آورد و خود پوشاک دیگر پوشیده فرمودند که سلاح خود نیز باین تمام سلاح بود داده و سینه رو پی
 نیز عطا کرد و در هر جا که خواسته باشد نوکری کند و نقد نماند خود رساند و در رویشان امر شد که در آنجا
 بفرستند این پیشه سلامت بگزارند تا کسی در میان نماند که فراموشی این بچاره نشود و داع کردند آنحضرت
علی ذلک نقلت شخصی از قوم بجا حالت افلاس خود بعضی سایل را فرستاد فرمودند که بالفصل چینی
 موجود نیست اگر چندی توقف و رزق ندانید است که بحسب قسمت شائق تعالی چیزی بفرستند بوجب امر
 حاضرمانه بعد چند روز آنحضرت بطرف قصبه پاتی پت اراده نمودند و بان شخص فرود آمد که شام هم همراه بشید
 چون متصل امین کبیره رسیدند از شاهجهان آباد و محمد فرخ سیرا و شاه بیکر اسب سو زین مرصع و خلعت
 پشت پارچه و شش هزار روپیه نقد نیز آنحضرت در سال و شصت بود در رسید میان کرم علی عرض کردند
 که اینقدر نقد و بیکر اسب و خلعت مع عرض داشت با و شاه عظیمی آورده حاضر است هر چه امر فرمودند آن
 شخص سائل را بطلبید آنرا حاضر آورد و نذر شاه شد که این خلعت را در بر کن تا به بنیم بر قامت توجه طور زیاده
 چون در بر کرد و نیاید جامه او قطع کرده بودند اسب هم با زین مرصع و بیکر روپیه نقد با کس نیز عطا فرموده
 ارتش او کردند که لباس مکلف برای پوشیدن حساب برای نوکری و سواری و نقد برای خرج خانگی
 تا که از طرف عیال و اطفال حبیب خاطر حاصل کرده بجهت نوکری بدل جمعی سرگرم بشد برود بکار خود مشغول
 باش آنقدر از آداب بجا آورده رضت شد از جمله شش هزار روپیه بکنیز سائل برود نیز در باقی مانده را
 با ندم بطرف حضرت انبیه و حضرت گنگوه روانه ساختند که بد رویشان مستحقان و مستحقان تقسیم بشد
آنحضرت علی ذلک نقلت زبانی شریف علی ساکن بسکه که روزی حضرت پرست بزرگوار
 در رفت بسدری تراحت میفرمودند و اکثر باریان و در رویشان با این نشسته بودند درین اثنا یک
 ضعیف سیده عرض کرد که عاجزه دارم که بجد بلوغ رسید است کار خیر آن عمل سنون است از بی استقامتی

محال می نماید هیچ سرانجامی ندارم اگر عذرا شکر خیزی ادا و فرمائید او عظیم خواهد بود به میان کرم علی در و شکر
 ارشاد فرمودند که مبلغ پنجاه روپیه با پنجاب بطریق قرص آورده به مید میان کرم علی مبلغ مذکور بسیار
 فرمودند که با بویه مذکور انداختند و او را بیا موفقت و تقید ساختند که از سجده روپیه را بیخ و چرخ روپیه را
 روغن زرد و چرخ روپیه شکر و چرخ روپیه برای خرج بالائی و بده روپیه زیور و پانزده روپیه را پوشاک سرانجام
 نموده عقد کرده بهی چون آن ضعیف مریض شده قدمی چند برفت فرمودند آن سیده بر رفت عرض کردند
 نزدیک میرو و فرمودند باز بطلبید طلبید و میان کرم علی بار دوم ارشاد کرده پنجاه روپیه دیگر آوردند
 انشاء الله تعالی او را قرص خواهد شد میان کرم علی پنجاه روپیه دیگر حاضر کرده آنهم سیده مرحمت کرده از
 سیر نو سرانجام بر آورد شادی بر طبق مکتوب روپیه فمانیده رخصت ساختند هنوز ده قدم راه نرفته بود با
 از راهش بگردانیدند و از میان کرم علی مکتوب روپیه دیگر طلبیدند چون مبلغ مذکور نظر اشرف گزاینده
 بهمان ضعیف عنایت کردند و بر آورد و بخت طعام و اسباب عروسی علی قدر زرفه عاف نموده تکرار تمام
 بستگین خاطر کرده رخصت ساختند قدمی چند نرفته بود باز یاد کردند حاضر شد میان کرم علی فرمودند
 که سید روپیه دیگر بیازد بگلی با نقد روپیه از شادویی بر فقیر لازم آمده بفضل الهی ادا کرده خواهد شد نقد
 در گوشه رواد آن تکلیف انداخته و بر آورد و تیاری زیور و طعام و لباس و اسباب عروسی را زبان مبارک
 یک یک از اخراجات مسادی بان بویه فمانیده رخصت کردند و فرمودند که محال سرانجام شادی گوید
 و لغزت و حرمت تمام انجام خواهد یافت بعد رخصت از بعضی یاران باریان گمان حضور التماس کردند که او پیش
 نکر هیچ دریافت نشد فرمودند درین پنج ساخت و پرداخت فقیر بود اول مرتبه با تمام پنجاه روپیه امر شده بود
 بعد روپیه معده روپیه آخرش با نقد روپیه قرار یافت اینهمه موجب الهام بود و بوقوع آمد ایجا و طبع خود بود
 میان شرف علی نقل میکردند که این واقعه چشم خود معاینه گردیده هر گاه حضرت پیر و سنگیر استراحت فرمودند
 خواب از جناب سید المرسلین خطاب آمد ای فرزند از جنبد من بطوریکه آبدی و عزت و حرمت آن سیده
 رعایت نمودی حق تعالی در آبروی و عزت تو بفراید **احمد شریف علی ذلک فعلت** بزبان سید
 تر علی که از سادات کهدی اندک وقتی تا چهل کس سادات عظام زیارت پر برکت حضرت پیر و سنگیر رفته بودم
 چون سعادت قدسوس حاصل کردم میان کرم علی در و شکر ارشاد که هر کدام سید با هم ده روپیه
 بداد و یک کس اگر شایسته شده بود که روپیه عطا کرده و سخطه نگزاشته بود و فرمودند و اشارت بجانب شخصی
 نمودند که آن شخص از جمله ده روپیه میشت روپیه را پس بگیرد و دو روپیه بدو بگذارد شخصی را که در روپیه
 رسیدت هشت روپیه دیگرش بر بند بوجوب بجا آوردند بعضی یا عرض کرد که این چنین حرکت

خالی از حکمت نخواهد بود فرمودند آن چهل کس را او ده روپیه بموجب امر الهی دانیدم و یک کس را صاحب
 جانشان دور روپیه بخشیدم بعد ویری کرت ثانی چنان امر صادر شد که فلان کس ستم و لایق ده روپیه است
 دور روپیه او گزیده شده است از آن باز گردانیده بطرفیکه ده روپیه است استفاق وی غالب از آن است
 هشت روپیه مذکور با و بدیند امر الهی سجا آوردم از خود اختراعی نکردم تابع امر اقدس استم چه طاقت است
 که فلان امر بطور آید میان قمر علی میگفتند حضور خود این معامله معاینه گردیده اسکنده علی و لک
فصلست شیخ سلج الدین بهره گجراتی از مردان پیشوای عارفان شاه قیام الدین ساکن گجرات قدس
 بود بعد وفات مرشد خود بخاطرش ذوق و شوق یاد الهی غالب آمد و خواست که سجدت در روشنی کامل بچند
 ترک لباس منوی نموده لباس فقر اختیار نماید در تلاش معینی بسیار نگاهداری نمود بعد از دو بشمار از گجرات
 سفر کرده بشاه جهان آباد رسیده بان خاندان غلمی پی برده در قصبه پانی پت بجناب فیضیاب حضرت پرستگیر
 شرف اندوز گردیده و بخاطر گردانیده که هنگام مرید شدن سه لک روپیه نیاز حضرت شاه قاسم قدس سره گردانیده
 اکنون که تغییر لباس منوایم چیزی زیاده از آن سه لک روپیه برای خواندای شیرینی نمانده بطرف شرف گزیده
 باریا فنگان حضور بعض رسایند که شیخ سلج الدین بهره چهار لک روپیه بقصد خواندای شیرینی نیاز آورده اراد
 ندگی داده بخوابد از اینجاب استغاده بردارد و ترک لباس سازد فرمودند ای شیخ الدین زربکاری آید و
 طریق هدایت نیست ترک الطبع و المنع و بکس از خود طمع نمیکند و آنچه می آید منع نمیکند و آنچه ستانیم جمع نمی سازیم
 باید که مبلغ را بروز خانقاه شیخ جلال الدین پانی پتی قدس سره ایشاد برویشان و سکینان نمایند و کلام
 و در هم نگاه ندارند و از آنجا دو هزار روپیه را طعام لغنیس بخت نیاز قافله سالاران طریقت شریعت
 و پیشوایان سبیل طریقت حضرت خواجہ معین الدین حسن بنوری حشمتی و حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر
 جیلانی قدس سره بادهیشان و سکینان بخورایش شیخ سلج الدین بموجب امر اقدس زربکار را بجا آورد
 برودش بر روز خانقاه حضرت شیخ جلال الدین قدس سره برده بذل ایشاد برویشان و محتاجان مع
 دو هزار روپیه برای سخت طعام گذشت از آنجا دستا نمانده حضور آمدند عرض کردند که موجب شاد
 عمل آورده است پرسیدند که دیگر از لوازم و عیالین و بیادوی همراه خود چه داری عرض کرد که چهار سپهر
 جوان دو هزاره اسپ عراقی و چهار منزل رتبه همراه دارم فرمودند خیر یک سپهر یک منزل رتبه و یک سپهر
 رسالت بچشم کرده آنهارا رخصت نمایند و خود بالکل انقطاع دنیوی فاطن جمع حاصل نموده باینده همان قسم
 سجا آوردن مجلس لطفنامه خان و دل بربخان در روشن الدوله و غیره اربابان عظام نیز حاضر بودند و شیخ
 جدول مجلس اجازت شد فرمودند که بالفصل بر سوار می کنی بل نگاهدارند چرا که از طفولیت خود بر

سواری سهند و پیاده پارفتن کسل فوجها آوردند آهسته بتدریج عکاسی سوار و گامی پیاده عازت نیما
 تا مانگی مستولی نگردد و هرگاه برورایام عادت میشود و بهل را هم موقوف خوانند کرد و او کار و اشغال که مناسب
 حال میدارند و فرمودند تا مدت یکسال باز یاده در خدمت شریف حاضر مانده بیده بوطن مالوفه خود رخصت
 خواسته چندی در گجرات بود که خبر رحلت حضرت پیر دستگیر گویوش وی رسید جهان در چشم وی تاریک شد آهسته
 زیارت مرقد مبارک در دل وی غالب آمد از آنجا شاه جهان آبا و رسید از آنجا پاره کرام آمدنی بانها بود
 آخر بصبر و سکوت پرداخته نذر و نذرین مبارک نموده باز بدلی رفته بانواب روشن الدوله در خوردن نواب
 فخر الله فقیرتیا ذکر ایشان را بجنور بادشاه را از بادشاه مشتاق لایطاق گردید و طلبید ملازمت نمودند و دو اوزه
 هزار روپیه و یک سواراتی بخشید شیخ بنواب گفت که این مبلغ واسپ بکار فی آید ایشان نگنند از نواب چند
 روز بپوشه خانه خود نگنند پشت و قیاس شیخ اراده گجرات نمود و بعد چنان شد که بعد زیارت آفتاب سپهر ولایت
 بدر فلک هدایت حضرت خواب بزرگ قدس سوره سعادت اندوز گشته نسبت گجرات روانه خواهد شد نواب
 روشن الدوله یک شب بیانه مرصع و چند هزار روپیه نقد نیاز حضرت برودنیز دو اوزه هزار روپیه که پادشاه پیش ازین
 بخش داده بود نواب همراه ایشان کرده داده دوران ایام فقیر فقیر اسیر نفس شیر کاتب محروف نیز زیارت
 آن آوی روشن فقیر سعادت اندوز بوشیخ عفاف و شامیانه مبلغ از طرف نواب بادشاه نذر گزارانید
 دو اوزه هزار روپیه نقد سابق الذاکر نیز نزل درویشان کرد بعد از آن سخاوت گزشت اینکه آورده بودم و انبیم
 نواب آن بالکان دوستندگان خواهد شد فقیر از این سفر چه بهره حاصل شود و دو اوزه هزار روپیه از ملک
 برویشان مسکینان و خادمان قسمت نموده روانه گجرات شد و از او اصلان حق گردید **تشریح نقلی**
دلک نقلت روزی حضرت پیر دستگیر در عقبه یانی پت تشریف میداشتند قاصدی رسیده عبدالمنان
 حسین یحییان آمده قاصد رو برد و بعد حصول سعادت قدس بوس بعض ساینده که عبدالمنان و حسین
 آستان بوس بعد نیاز عرض کرده عرض داشت بدست دهمت هزار روپیه نقد بطریق نیاز ارسال داشته
 اجابت فرمایید و غلام را بجهت قدس بوس تقدیم کمال نمود حضرت پیر دستگیر بای مبارک در راز فرمودند چرا که ^{داخل}
 نواب بگردد و الا هر کسیکه اراده قدس بوس بگیرد آنحضرت بای خود را می کشیدند دست مبارک برای مصافحه در آن
 فرمودند بوسه دادن بجز زمین بر و انداختند چون قاصد بقدیم مبارک بوسه داد و عرض داشت نظر گزارانید
 مبلغ بر بخش جان بود فرمودند بزرگین نهند پشت داده خود بدولت بسیر غلطیده بودند بوجوب امر بر بار
 پس پشت نموده کردند و ما وقت میان محمد عاشق جویده هزار روپیه بطریق امانت بشما سپردم باید که هر جا که از
 ادنی و اعلی حضرتی کتختالی استعداده کرده باشد علی قدر حال از پنجاه صد و صد و سیصد چهارده پانصد

مستحق بر نوبت لغتور نموده رسانند که وارثان او شان از کار خیر مرخردنی حاصل نمایند و هر کسی که از
 شرفا و نجابت استقامت باشد بصرف با محتاج آنها صرف نمایند باشد که درین امانت حیاتی نوبت
 مواخذة اخیری زود خود شناسند بعد نوبی غلام حسین نوری فرمودند که مولوی ابو جوده هزار روپیه
 بشما اواله کردم باید که در مسجد ما و خانقاه بزرگان براهان و طالبان و عابدان و مستحقان نظر بر
 قسمت کنند و زینهار غیانت نوزند باز پرس آخرت مد نظر دارند و مفت هزار روپیه به انبیه نزد صاحبزاده
 و الا قدر میان محمد باقر جوهر فرستاد و الناس نمودند بهر یک گوشه نشینان و بیوه زنان و مسکینان و محتاجان
 بهر یک تقسیم فرمایند ما هم تمامی مبلغ را برداشتند تا که زنده کور برداشتند نشده بهای با نسونگر و انبیه
 میداشتند تا جمع و خرج برابر شد شکر الهی بجا آوردند **الحمد لله علی ذلک نعمت** روزی سادات
 عظام در قصبه سارنپور رسیدند و از طرف سید زاده از کسی پوچروپیه و از کسی دوروپیه همین قسم از آنجا
 مستعد و قریب بکعبه و بست و پوچروپیه نذر آوردند و همین قسم از هر یک تنانهای بافته و شاکها با یک کسبیه
 از دست خود با وضو شده خرج زده ریمان تمیده پارچه بافیده بشتیاق و محبت تمام محبت پیران و شاک
 پیرو شد از سال داشتند و یک سید مکن ده آثار شکر زنی فرستاده ناپیر و سنگیر ازین شکر زنی جان
 من تخورم وقت نماز شام نزدیک سیده بود فرمودند که بالفعل انبیه نقد و حبس ایجاب است که در وقت
 که خواهد بود با خواهر سید و معمول چنان بود در سفر حضرت المصطفی اللیل در وازد باز میماند و سائلی که می
 نیرفت از نقد و حبس و طعام و پارچه هر چه میسر و موجود است انعام میفرمودی آنروز و قیام ستراحت متوجه شد
 سائلی آواز کرد که ای سید پاک بس محتاج ام و با مید رفع احتیاج باین در آمده ام چیزی حسبت در دست فرمایند
 حضرت پیر و سنگیر از میان کرم علی پرسیدند که چیزی طعام موجود است عرض کرد که بسیار است معمول چنان بود
 اگر طعام تقسیم آمدی و هیچ باقی نبودی متغول میگفتند که بسیار شده است باز پرسیدند که چیزی نقد
 عرض کرد که بسیار است فرمودند از قسم غله چیزی باشد عرض کرد که آنهم موجود است پیر محمد نام در شش
 بود با و ام کرد که آن ده تمان بافته و بکعبه و بست و پوچروپیه و خرطیه شکر زنی یکی بسته نگاه داشتند
 سائل نقد و تمان شمار کرده و شکر زنی مع چادری که همه چیز در آن چادر بسته اند و سپرده بگردد بگیرد و برود
 شناسگویان سائل مذکور تمام شیار گرفت و روان شد **الحمد لله علی ذلک** روزی توابع مشرف
 مبلغ سفا و هزار روپیه محبت روضه شریفه آورد و بعد قدسوس عرض کرد که غلام زاده خانقاه دارد و این قدر
 زود همراه آورده است آنچه دیگر مطلوب خواهد شد طلبیه میشود فرمودند بالفعل مبلغ را یکجا جمع دارند و شما هم
 کنید وقت سه پرتیبیر آن نموده معاران را طلبیه و معاریت کرده خواهد شد چون نواب شکر زنی تمام رخصت بجا

قرار گرفت حضرت پیر شکیب در ویشیان را طلبی و زرد کور خانه بخانه بیوپه زمان و محتاجان و مسکینان ساکنان
 ابناء و محتاجان و سرسند و پانی پت غیره تقسیم فرمودند که یک میهم باقی نگذاشته چون روشن الدوله سیدار سخونور
 فرمودند ای خان دیدی قدرت آفریدگار را که بار بار فاعاه را چه قدر قبولیت شده که بچندین گوشه نشینان و محتاجان
 بعد از شکست آنها ترتیب ساخت و ما فی قسم ما را عمارت عالی چه کار است روشن الدوله عرض کرد که بسیار
 شجاع تر از دیگر هم موجود است اینهم ایشار و ویشیان باید بودار شاد شد بدقت است **الحمد لله علی کل**
 زبانی شیرین عالی که حضرت پیر شکیب را زوره شریف میدهند روزی فاسد مرسله پادشاه محمد فرخ سیر نوآباد
 روشن الدوله و نواب عبداللہ خان بعد از این و بندگیات مبلغ سه لک و پیه در سیدار با یکتگان حضور
 عرض ساینده که فاسد مرسله عرض فلان فلان و بعد از این و بندگیات حاضر است در نیاب مرسله ارشاد
 فرمودند که نظر بر استحقاق نموده در خورد و صلیه هر یک در قصبهات و دیهات بروم شرفا و شجا و مسکینان
 و بیوپه زمان تقسیم نماید کارکنان بموجب امر عالی بقصبه پانی پت و رام نور و کرنال و انبته و گنگوه
 و غیره قسمت نموده از صبح تا شام درین مهم پرداخته و تقسیم در دست ساخته بنظر اقدس بگزرا سید
 بعد حضرت پیر شکیب بر میان کرم علی رسیدند که چیزی از مبلغ مذکور باقیانده است عرض یکدم کردم تا آنکه
 همه در تصرف آمد جای بمانند و بیات روان کرده خواهد شد فرمودند اگر اساساً مبلغ مذکور بر پیوسته موجود باشد بیاید
 میان کرم علی بگریه حاضر کردار شاد شد که از بازار شیرینی خریدی بیاید بموجب امر بجا آوردند زبان شیرینی
 نام بر این عنقا م فاخته خوانده حکم تقسیم آن کردند و شکر بجا بیاید و بیجا آوردند که الکی انیمه کرم احسان
 که این تغییر جاه و مال ندارد و از تقاضای نفس در زمان خود گذراند هشتاد و این دوسره بر زبان رک را بزند
 بیکها که نامی سواج که کسب این بودی راج **اک لکے جو پیر سے جو لکھی تھی**
 شکر بجا آورده بر سر پر استراحت آسودند **الحمد لله علی کل نعمت** بزبانی زبده الواصلین قد
 المحققین میان عبدالرزاق که مرید حضرت ابوسعید خلیف سید ابراهیم و اما اقدس سره بودند و طایف الهی
 و اکند او کار و شغال از جناب حضرت پیر شکیب حصول میکردند ایشان میگفتند که حضرت پیر شکیب در شاه آباد
 شریف میشدند و صورت واقع فیان رود او که آفتاب سپهر ولایت بد رنگ باریت حضرت فواظط الدین
 نجف را لوتی کاکی قدس سره می فرمایند که ای فرزند من که برین ملک نظر طالب است تریب است که نیکو کار
 طور کرد و شانه من بیاید بعد از واقعه مذکور شریف براه شریف آوردند و بیاران و در ویشیان فرمودند
 که واقعات چنین رونموده است در اینجا غلبه کفار خواهد شد و وزیر خان خواهد رسید و شریف خواهد گشت
 و یک ویرش از ویشیان خود شریف و دو کس زخمی خواهند شد هر کس بر کجا که جای نیست تصور نماید برود

و واقع شده عازم دلی گردیدند از راه کم تله بشاه جهان آباد شریف آورده بچو بی شیخ عبدالحق و پلوی قدس
 نزول فرمودند مدت ششماه در بهانجا شریف بیداشتند چون بهنگامه سگمان کشید و وزیرخان فخرمدار
 سرسبز شنید گردید و خبر شورش و فساد در اورگان آباد بهادر شاه بادشاه سید بادشاه باراده تبنیه تاویب کنگاره
 عازم این طرف گردیده بیوضع چوکهره که واقع است متصل شاهجهان آباد بغاصه مفت کرده و پیراه نمود از
 حافظ محفوظ خان شیخ الاسلام را که منصب دار روی الاقترار بود و جناب پیر و سنگیر شیخس و دوازده هزار پسر
 و چجاه توله عطر خوشبودار سالداشت و زبانی التماس کرد که اگر نظر عاطفت و رحمت برین ضعیف و نحیف
 فرموده تا با بنیاقدم رنجه فرمایند عین الطاف و موجب نوازش تو اذ بود و الا حکم شود که این خادم مشرف است
 بوس سفر انظار اوج عزت رساند حافظ محفوظ خان بخدمت حضرت پیر و سنگیر شرف اذ و زگشته و ارسال
 اقدس بگزاید چون بقول جناب عالی شد بعد از آن پیغامی که مذکور شد برض ساینده فرمودند که درین مقیم
 سه چهار عیب یافته میشود از آن سبب لاین و قابل صحبت بادشاهان باشد اول آنکه تا بنیاستم و معیوب به نظر
 بادشاهان دیگر زودوم و بیگانی ام و سکونت و دیبا و صحرا دارم و شب و روز در صحبت و بیگانان میگردد
 و از آداب بشاوات اطلاعی ندارم سوم آنکه جنون بزجاج من غالب است ایما از شاه و گدانی ندارم پیش من
 مرتبه بادشاه و گدای مساوی می نماید چهارم در شب و سخت زبانه محل گفتن و ناگفتن نشناسم بدین چهار عیب
 شخصی که معیوب باشد قابل صحبت سلاطین کبار چگونه بود و اما که شایسته عظام و درویشان ذوالاحترام
 بخدمت بادشاهان پیدا شدند آنها مجمع البحرین اند فیض مجمع البحرین و بادشاهان از ملاقات فقر مقصود و رعایت
 آن بی منت کرده می آید و آنچه میگویند که بادشاه خود خواهند آمد فقیر از اینجا برخواستند جای دیگر خواهد رفت
 محفوظ خان عرض کرد که بادشاه محدث و عادل و مریض است در غم جبار و دار و دین همچنین شخص واجب
 لازم است اینچنین بخاطر مبارک استند انکه فرمودند که فقیر بسیج اجنبی نیازشان ندارد چرا که هم سید و هم
 درویش شیخ الاسلام بار دیگر بیست عرض کرد و فرمودند که در عباد شاه شما تمامی مدت بست و دو ماه از شاه
 برای اینکه در کم فرصتی اوقات خود را صنایع کردن چه صلاح دارد از الامر محفوظ خان راضیست کردند در آن
 وقت قدوة الحقیقین یگانه اتفاق میان عبد الرزاق کربلایی راوی این حکایت و نور مدینه شریعت جبار و زان
 میان محمد شاه که در اوان حال منصب دار بود الاقترار بجاقت شاهزاده رشید الشان ششمین بود از اینجا
 ترک علائق که در ات و نیای نوده برار اوت اینجا رسیده به ارج اعلی پوستاند نیانچه درینجا بیگانه
 رشید الشان مکتوبی بنیاب عالی قلمی نوده بودند بدین مضمون که محمد شاه منصب دار داده بیعت با بنیاب آمد باید که
 مرید خود نوده و از ترک لباس و غیره سزور داشته روانه اینصوب فرمایند درینجا بخدمت پیر و سنگیر شیخس

جواب در مقام فرمودند که سبحان الله پادشاهان و سرداران پیشین بزرگوارند ^{است کمال مردم را بر آیه الهام}
می آوردند و در نیابت سعی بلوغ می نمودند و درین زمان که ساد چنین واقع است که مومنین بشریعت محمد پیوسته ^{از او}
یا و الهی است با شاد و از این طریق میجویند که باز گردانند تا نگردد و رات دنیا مگر گرد و از مطالبه این تحقیق
بها در شاه بر تسبیح الشان اعراض شد الغرض عارف کامل معینی محمد شاید در محرم اسرار خفی و علی میان
کرم علی و عارف کامل میان شاه سجا اول و یا بمرگت میان او رنگ و نوزاد او و کشف بنام سید محمد جواد
و دیگر یاران که هر یک گل سبز گلستان فضل و کمال ثمر شجر بوستان عزت و اجلال اند حاضر بودند عرض
کردند که پیش ازین پادشاهان سلف با و لیا و زمان از راه نقصب شوخی ما و سبب او بهیا کرده اند اگر
ازین مقولات که فی الحقیقه سر اسرار الهام است و در عطا و پند است بیاد اسخا طر پادشاهان فساد می راه یابد
پس موجب خطر عظیم است باشد که سبب او بانه پیش آید فرمودند هیچ خوفی و با که ندارند ازین سخن که گفته
باشد از الهام و خواب و کشف نگفته ام از روی القا زبان رانده شده القا آنرا گویند که آنچه در لوح محفوظ
است در لطیفه قاب یاقه میشود زمین و آسمان را العرش است و در مرتبه الفا سبب لغزش و تقاضای عزت
اگر پادشاه بشکوه افواج و شمت خود منصرف و خواهر شد فقیر زبان نعم آن تو را کرد و اگر آن پادشاه است
من هم گویم حاضران نامی ما بر ارا همان زمان بر کاندی بر نگاشته اند لقصه محفوظ خان رخصت
و داخل شکر گردید و سوا آن مذکور محفوظ خان بسبح پادشاه رسید و فیکه محفوظ خان ملازمت نمود
ما بر بعضی ساینده پادشاه بهم برآمد و گفت که ای مردک ترا بخدمت درویشی بر طلب دعای غیر فرستاده ام
یا اینکه بجهت ناخوش گردانیدن مزاج ایشان رفته بودی ترا چه لازم افتاد که با چنین او یا کامل بخت یعنی
بمیان آوردی و خاطر عالی را بر بنجایندی بدعای که ذکر آن ناکرده اولی مصر آن گردانیدی اکنون پیش
کار و اتی خود بیان مینمائی ما را فخر است که درین اخیر زمان در سلطنت مثل ما آن قطب نمایان و نبوت دوران
هستند از برکت قدوم مهینت لزوم ایشان قیام سلطنت ما بوده باشد آفرش آنرا از دیوان بیرون راند
و زو بسا کمزوری منصب ساخت و بار دیگر تا بقیه حیات بود حضور بار خدا و بیدیک دور روز بجهت تنبیه
روانه سمت لا پور گردید بعد ایام مهود که سابق ازین ذکر یافته لی کم و کاست ازین جهان نانی به پادشاهان
فشتا **محمد قاسم** و **کامل است** روزی نواب محمد امین و ارادت مند خان و شیر انگن خان
و لطف اند خان و میران صاحب جاه برای زیارت حضرت پیر سنیگر آمده بودند آنحضرت پادشاهی در خلوت
گفتگو اشتغال و شتم بعضی رسید که هر چار میر حاضر اند پادشاه شد که نشانده بعد درین باز عرض کردند
که فلان فلان امیران مشان نقای مبارک انتظار نشسته اند باز حکم شد که نشینید با رسوم هم دستور بود

بعد پیری حضرت پیر سنگر از خلوت بیرون تشریف آوردند و ارشاد کردند که محمد امین خان صبیح شام پیش باو شام میرود
عوض کردند آنکه پیر ویم فرمودند دست بسته استیاده هم با گفتند بی استیاده می ششم فرمودند بر کباب هم جاومی گفتند
و پیاده می دید گفتند قسم همه آداب سجایم آریم و خدمت می کنم ارشاد کردند که برای حصول امورات دنیوی ما
محنت و مشقت و ذلت به خود قبول میدارید و بجزئی نشانت طبع می آید امروز که عند الله دعوات رسول
برای ملاقات در روشنی آمده آید در اندک زمان چنان طول خاطر گردیدید و ننگ آمدید که گویا در عذاب آخرت گرفتار
شدید ازین صورت لنگال عاقبت شما تعجب آید که از تلاش و خوشنوی اسباب دنیوی آن قدر سرگرمی در
انگهی تقسیم دل سردی پس بجه طور خواهد گزشت حق سبحانه برایت و محبت خود سخت همه میران غاوش منگون
مانند **الحمد لله علی نیک نفلت** عالمگیر اورنگ زیب پادشاه شقه خاص نجیب فیضیاب حضرت
پیر سنگر نوشته پنجمین که بعد سلام سنت الاسلام ازین دور مانده و دور افتاده که استعداده و نصرت و محبت
بر اعداء ظاهر و باطن از حضرت شیخ میجوهر و شصت توله عطر خوشبو و فرمان مہبت ده جهت مدد و معاش
در ایشان فرستاده شد قبول فرمایند و آنچه هم بر میان باید بنویسند حضرت پیر سنگر در جواب آن علمی فرمودند
که عطر قبول کردیم و سندیات و پس فرستادیم چرا که اکثر فقیر مع الکسب اندر دزی خود بود و بازوی خود میخواستند
و بعضی در رویر آنها ساجد توکل گزین میباید و فقیر در ملک ایشان در یوزه گری نموده از پارچه نمان او تها
پرسیده بود و از فقیر مقصود طلب دعا خیر آن بجز منت است در حق ایشان از جناب الهی در رسول آن نوشته
می آید و سبحان تعالی مقرون با جابت فرماید و کمال کرده از فقیر حقیر کاتب الحروف از بسکه نواب روشن الدین
مردی را سخا و اعتقاد بود و هم اوقات تعریف مرتبت و توصیف منزلت حضرت پیر سنگر را پیش محمد فرج شیر
بیان میکرد و چنانچه محبت و عظمت بنحاطر پادشاه جا گرفت چنانچه شاه اسلام آمد و غیره مشایخ آن عظام را بجناب
حضرت پیر سنگر روان کرد که بعد در یافت ملازمت و خدمت آن والا جاه کیفیت مزاج عالی استفسار کردند
بعرض رسانید درین ضمن نواب روشن الدوله معیت کرده مشایخان عظام و نواب معزالیه معده دیگر امیران
با اتفاق یکدیگر گردانند و آره شریف گردیده و این خبر هر چهار طرف شهرت گرفت و غلغلہ افتاد که پادشاه عصر
مشایخان را برای دیدن حضرت پیر سنگر فرستاده است از استماع خبر مذکور قریب دوازده هزار درویش
از مریدان و طالبان سرکار جمع گشته و صاحبزادگان از انهنه و گنگوه مثل میان محمد باقر جو و میان عبدالقدوس
و میان محمد حیات و میان شیخ مہاجیر و جمیع صاحبزادگان تشریف آورده بودند و اکثر ویشیان صاحب حال
در دربار جمع بودند و آوازه ذکر ذاکران و درویشان آنچنان گردیده از دایره شریف تا به شاه آبا و دستان
نصیبات قرب جوار سافت مہبت هشت کرده گوش شنوندگان کر میشد و همچنان معلوم میگردد که یارب حق

بار عرشنا خان است القصص مجمع خاص معلوم بود و کاتب محمود نیز حاضر بود و این اثنا مشائخ خان و امرایان آمده
 سعادت پاوس حاصل نمودند و از جناب اقدس امرسلک طعام رنگارنگ و با تکلفات با زبردت تمام پلاؤ و قلیه و قلیه
 و لوزیات و حلوبات ملذذ و غیره پیشان میرسایند باشد چرا که ایشان لذات نفسانی و جسمانی و سانی ملذذ
 میشوند و بدو ایشان خود آب موافق معمول میرسایند با آنکه اینها خود پذیر همین غذا بهتر اند و لذات شریف خود را
 بے روغن که دانه آب با هم ناسیخته باشد با چنان خشک یا برنج سسی بقدیم دوام بر یک سفره همراه ایشان
 تناول میفرمودند شیخ الاسلام عرض کرد که غذا آنحضرت در وزن قریب دو دوام میتوان بود و آن را این
 ولی مصالح ادرست میدادند از نوشندی و حیات حسرت می افزاید آنحضرت که اینقدر محرم از نگان برین غذا
 دشواری افتد حضرت پرستگیر فرمودند که صورت واقعه چنین است در ایامی که والد بزرگوار رخصت می ازین
 جهان فانی بر بست فقیر صغیر بود و والده شریفه بیوه و کمال بے استطاعت با نذر هیچ نوع و کفیفه داشت
 مگر تمام روز پیش زده ریمان تنیده هنگام نگاه در بازار رفته فروخته اول پنجه برای خرید میکرد و آنچه از قیمت
 می افزود آنرا و با برنج از آن بهر چنانچه قدر قلیل سرانجام می یافت آورده می بختند و ما را می خوراندند و محرم
 می خوردند پس از آن هنگام بهین غذا و از جسامت و فریبی که میفرمایند صورت نیست خود را و زندگی فانی
 کرده ام برسکی که می سرور در اندک فرصت می آید فقیرم مثل سگ مرده حالاً آما سیده است از استماع این
 سخنها بر تمام مجلس حیرت بر حیرت افزود و بے اختیار زبان بصفت دشنا کشوند و با هم میگفتند که هر یک از علی
 و ادنی در ترقی شان خود میگویند سخن حق و راستی که در وفقارت و امانت مقهور باشد بر گزگوارانند آدوسجا
 ذات بابرکات آنحضرت چه صفاتنا دارد که زبان مبارک خود تحقیر شان خود بیان میفرمایند و بی تحقیقت را
 در قیاس بو شندان تفصیل است و اصلاً بهین مبارک ملالی ظاهر نشد چنانچه این مصرعه بر تقدیر این معنی گوید
 میدید که باشد بی راز فقر اختیار القصد سلام الله عرض کرد که بادشاه این اخضر و جناب اقدس
 روانه نمود تا از روی خاطرش که ابراهیم بعبیت بانجباب داده عرض نماید فرمودند که فقیر و سقانی و صحرانی
 ساکن دید که ستم بادشاهان را پیش چنین کس برید شدن موجب تحقیر شان ایشان است باید که موافق
 جاه و جلال خود مشایخ عظام که منزلت و امارت شاهمی بوده باشد عذرت وی بعبیت و ارادت آرند و بعد از
 روز رخصت نمودند چون مشائخان بدر بار میسلی بار یافتند همه با متفق اللفظ و المعنی رو دادند و سخن بعبیت
 رسانند که ذات مبارک حضرت پرستگیر ظاهر بصورت بشر لیکن خارج از بشریت است و پایه جاش ازین
 عالی تر است از ظاهر قیاس بشیر خیال بے مقصد بود بادشاه از استماع این سخن بعد از ار جان بر زجر
 و شتاق نزد دیده شقه خاص بسجود خود بخش عینی از تمام مشکین رقم نوشته در ساله است که از روی خط